

جوابگوی در شعر غالب

برای اینکه اصول مهارت شعر غالب نشان بدهم ، چند تا نمونه از جوابگویی شاعرانه او را به بحث می گذارم. در هر نمونه غالب از ابهام استفاده می کند تا معنی بیافریند و بیشتر از یک نگرش را به نمایش در بیاورد. به اعتقاد غالب شعر معنی آفرینی است، قافیه پیمایی نیست. مثلاً غالب نویسد:

سخن ساده دلم را نفریبد غالب

نکته چند ز پیچیده بیانی به من آر

با این اصل دلفریبی بسیار غزلها توسط غالب ترکیب شدند. با طور متناقض این شعر ساده است. بدین گونه یک اثر خنده دار تولید می کند. اما این نوع شعر پیچیده از ساختن خواننده احتیاج دارد. برای این منظور غالب می نویسد:

نه از مهراست گر بر داستانم می نهد گوشی

همان از نکته چینی خیزدش ذوق شنیدن هم

در این بیت غالب هر دو پهلوی نکته چینی را بکار می برد. اگر خواننده متمرکز جزئیات شعر بشود یا از مهارت نویسنده یا از انتقاد شعر خوشش می آید. بهر حال غالب اشارت می دهد که بدین ترتیب شعر خود را می نویسد تا خواننده از متمرکز شدن لذت می برد. بنا بر این برای سنجیدن ارزش شعرش نکته چینی لازم است.

در مقایسه با دیوان اردو شعر فارسی غالب مشهور نیست. با آن سوال جالبی این است که روشهای دو دیوان چه فرق دارند؟ یکی از آشکارترین فرق این است که در دیوان فارسی با پیشینیان جوابگویی می کند. این غرض یا ژانر در دیوان اردو غالب وجود ندارد. در جوابگویی می شود دید که یکی از مصرعهای یک شاعر مشهور بکار می آید و در مصرع دیگر جوابنویس پاسخ می دهد. در نتیجه با هم بحر و هم قافیه و هم ردیف هستند. بدین ترتیب شاعر یک گفتگو با پیشینیان شروع می کند. اولین نمونه را ملاحظه کنیم:

نظیری

مرا به ساده دلیهای من توان بخشید

خطا نموده ام و چشم آفرین دارم

غالب

جواب خواجه نظیری نوشته ام

«خطا نموده ام و چشم آفرین دارم»

در بیت نظیری می شود فهمید که هر دو پهلوی «ساده دلیها» را بکار می برد. اینجا کلمه «ساده» هم بد و هم خوب است. مثلا دل ساده بی گناه است. در ضمن خطا می کند. شاعر می گوید که خطا می کند ولی انتظار ثواب دارد. بدین گونه ما آگاه می شویم که با ساده دلیهایش منظورش کلک و فریب دادن است. اگر منظورش ساده بودن بود، این هم یک نوع کلک بود. می شود گفت که این بیت کیفیت تجاهل عارفانه دارد.

در نگاه اول بیت غالب خیلی ساده است. شاعر اظهار می کند که جواب نظیری را نوشته است. معهذا مصرع نظیری در چارچوب جواب غالب یک معنی دیگر دارد. اینجا «خطا نمودن» یعنی هم خطا کردن و هم خطاهای ظهوری را اشارت کردن. منظور غالب این است که با یک عبارت هم فروتن و هم مغرور باشد. بدین روش غالب چارچوب بازی جواب را در میان تقلید و خلاقیت تعیین می کند. در بیت بعد مضمون ظهوری را بر می دارد اما به جهت دیگر می رود:

ظهوری

ز بندگان نسزد آرزو خدا نکند
همین بس است که ما بنده و او خداوند است

غالب

اگر نه بهر من از بهر خود عزیزم دار
که بنده خوبی او خوبی خداوند است

این بیت ظهوری می گوید که آرزو برای بنده خدا مناسب نیست. اگرچه معنی این بیت به پسزمینه بستگی دارد، می توان گفت که این بیت سلسله مراتب قدرت روحانی را تاکید می کند. در ضمن غالب این سلسله مراتب را سرنگون می اندازد. گوینده در بیت غالب شوخی می کند که بهر حال باید تو برای نفع شخصی در آغوش او باشی چونکه با او مربوط هستی و برای رفتارش مسوولیت داری. البته منظورش مبهم است. آیا با خدا یا با خواننده صحبت می کند؟ آیا رفتارش خوب است یا بد؟ خدا کیست و بنده کیست؟ باید با

خودمان تصمیم بگیریم. مثلا اگر با خواننده صحبت بکند، یک برداشت این است که ما بنده غالب هستیم و خوبیش خوبی مان می شود. اگر با خدا صحبت بکند، یک برداشت این است که خدا تا افزایش بزرگی خودش بکند باید غالب، مخلوقش، را با خوبی آرایش بکند. بدین روش بیت غالب ساده دلیلهای بیت ظهوری را هم قدردانی می کند و هم انتقاد می کند. غالب در نمونه سوم به یک بیت مخلصانه نظیری جواب می دهد و شوخی می کند:

نظیری

ز دیر تا بت و بتخانه می برد عشقم

خجالت از رخ مردان دین دارم

غالب

ز من حذر نکنی گر لباس دین دارم

نهفته کافر و بت در آستین دارم

گوینده بیت نظیری می گوید که از مردان دین خجالت می کشد چونکه بت می پرستند. غالب لبخند بر لب به نظیری می گوید که از مردان دین نترس چونکه متناقض هستند. این جواب ساده است ولی منظور غالب در جوابگویی را نشان می دهد. در میان چارچوب فروتنی و غرور غالب با پیشینیان دوستانه صحبت می کند.

در نمونه های حسب ذیل غالب با طور طنزآلود بیتهای به صائب تبریزی جواب می

دهد.

صائب

در نمودِ نقشها بی اختیار افتاده ام

مهره موم به دست روزگار افتاده ام

در مصرع اول صائب می گوید که در شرطبندی باخت و بی قدرت شد. این مضمون کمی ابتذال دارد. اما عیبی ندارد چونکه در مصرع دوم می بینیم که به طور قشنگ صائب مضمون را تجرید می کند. حالا روشن است که روزگار هم با زندگی شاعر شرطبندی می کرد. این مضمون به ما از بیت مولانا یاد می آید:

رومی

خنک آن قماربازی که بباخت هر چه بودش

بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر

بدین گونه صائب در مقطع غزل خود این مضمون را تضمین می کند:

صائب

نیست صائب بی سر انجامی مرا مانع ز عشق

گر چه بدنقشم ولی عاشق قمار افتاده ام

قرار است که اینجا صائب شوخی می کند. به قول لغتنامه یکی از معنیهای «سر انجام» «سامان» است. از این رو شاعر توضیح می دهد که اگرچه هیچ اسباب ندارد

هنوز عاشق شده است. در مصرع دوم خواننده حسن تعلیل را می فهمد. عین بیت رومی گویندهٔ بیت صائب همه اسباب خود را باخته است، اما با قماربازی عاشق شده است.

بدین بیت غالب جوابگوی می کند:

غالب

جان به غم می بازم و می نالم از جور سپهر

وہ کہ بدنقشم و بدقمار افتاده ام

از بر داشت سطحی گوینده بیت غالب با گوینده بیت صائب همدرد است. هر دو متعاد قماربازی هستند. اما بیت غالب کیفیت تجاہل عارفانه و طنزآلود دارد. غالب مصرع دوم را از «عاشق قمار» به «بد قمار» تغییر می کند. «بدقمار» یعنی آن نوع کسی که همیشه در قمار تقلب می کند. در یک بر داشت غالب نشان می دهد که گوینده در شعر صائب می شود از شرطبندی دست بکشد. بنا بر این از این نگرش شکایت صائب کمی مسخره است. دوباره در میان چارچوب فروتنی و غرور غالب با پیشینیان دوستانه صحبت می کند. بدین گونه خلاقیت غالب از تقلید شعر فارسی نفع گیرد و در ضمن سمت جدیدی پیشنهاد می کند.